

« درباره انجمن‌های ادبی برای مان بگویید.

یکی «انجمن قلم» بود که انجمنی جهانی بود و در دوره‌ای آرتور میلر (نمایشنامه‌نویس معروف) مسئولیت آن را بر عهده داشته است. این انجمن در کشورهایی که به نحوی تحت نفوذ آمریکا بودند، فعال بود و در مشهد هم این

واقع‌گرا بودند. من حس می‌کردم اگر با من دوست می‌شدند، دوستی‌شان واقعی‌تر بود. فضای گرمی بین ما بود. از سال ۷۳ به بعد در هنرستان شهید یوسفی که شبانه‌روزی بود تدریس کردم. من تاریخ و ادبیات درس می‌دادم.

بی‌اهری، شاعر و داستان‌نویس

هفته‌جلسات ادبی!

« شاید معلمی یکی از شغل‌هایی باشد که بیشترین خاطره‌سازی را دارد، شما چه خاطراتی دارید که برای ما تعریف کنید؟

همین‌طور است، مواجهه با دانش‌آموزان همه‌اش خاطره است. در هفته معلم معمولا بچه‌ها خوشحال بودند، چرا که کلاس‌ها معمولا تعطیل می‌شد و دانش‌آموزان فعالیت‌های فوق‌برنامه داشتند. من همیشه دریغ می‌خوردم چرا این روحیه همیشه در مدرسه نیست. وقتی در حاشیه شهر درس می‌دادم، دانش‌آموزی از لاله‌هایی خودرو که در کنار مزارع یا راه شکفته می‌شدند، چیده بود. این لاله‌ها خیلی زود پژمرده می‌شود. یاد می‌آید خود دانش‌آموز پژمرده‌تر از گل‌هایش شده بود که چرا نتوانسته گل‌های بهتری برای معلمش بیاورد. معمولا خاطرات شیرینی ندارم. اما آنچه پشت رنج دانش‌آموزانم بود واقعا انسانی بود. یک خاطره دیگر هم که یادم مانده این است که بچه‌ها پول‌های‌شان را روی هم می‌گذاشتند و چند کیلو شیرینی می‌خریدند و روی میز معلم می‌گذاشتند و اصرار داشتند همه را معلم بخورد. می‌نشستند و خیره نگاه می‌کردند و می‌خواستند معلم همه را بخورد و هر چه قدر می‌خواستیم آن را بین دانش‌آموزان توزیع کنم نمی‌گذاشتند و می‌گفتند این شیرینی‌ها را برای شما گرفتیم و شما باید بخورید. شادی که گاهی از بزرگاری دانش‌آموزان مناطق پایین، دست می‌داد ناگفتنی است. خاطره ویژه دیگری هم از کلاس نگارش دارم. کتاب درسی خواسته بود دانش‌آموزان خاطرات سفری که داشتند را بنویسند. با خودم فکر می‌کردم که بچه‌های این منطقه کمتر بر خوردار ممکن است سفری نرفته باشند که یکی از دختران کلاس دست بلند کرد و گفت می‌شود از کشورهای خارج هم نوشت؟ تعجب کردم و گفتم می‌شود. هفته بعد از همان دانش‌آموز خواستم ببینم و انشایش را بخواند. آمد و متنی مفصل درباره دیده‌هایش از شهر مسکو خواند. مطلبش جزئیات دقیقی از این شهر داشت. به خصوص متروی آنجا را خوب توصیف کرده بود. بعد از کلاس از او پرسیدم مگر شما به مسکو رفتید؟ گفت نه! اما مادر بزرگم روس است. پدر بزرگم که به آنجا سفر کرده با خانمی روس ازدواج می‌کند و او را بعد از انقلاب اکتبر به ایران

انجمن به مسئولیت آقای کبیری در باشگاه دانشگاه (در کنار بیمارستان قائم فعلی) برگزار می‌شد. مرحوم امیری فیروزکوهی که شاعر نامداری بود را در آنجا دیده بودم. استاد گمنامی هم داشتم به نام محمود کاخکی (متخلص به سمک) که در آن انجمن شرکت می‌کرد و غیر از استادانی که تا به حال نام‌شان را گفتم می‌توان از استاد باقرزاده نام برد که در این جمع شرکت داشت. اگر بخواهم تصویری کلی از آن روزهای انجمن‌های ادبی بدهم باید بگویم آدم‌هایی بودند که در همه انجمن‌ها و شب‌های شعر تکرار می‌شدند و تفاوت جلسات بر اساس میزان جدیت آنها بود. مثلا در محفل استاد فرخ هم همین جمع بودند ولی در محضر استاد فرخ، اتوریته و جدیت بیشتری بود. انجمن فرخ مقابل دبیرستانی بود که آن روزها ایران دخت نامیده می‌شد. کتابخانه مفصل استاد فرخ هم آنجا بود و تعداد زیادی عکس هم از چهره‌ها و رجال ادبی که به مجلس استاد فرخ آمده بودند بر دیوارهای آن انجمن نصب بود. رسم بود که بزرگان عکس خود را امضا و به افراد اهدا می‌کردند. به تعبیری موجه‌ترین آدرس ادبی آن دوره بر دیوارهای انجمن فرخ وجود داشت.

موضوع انشاء: سفر به مسکویی که هیچ وقت نرفتم

« در دانشگاه چه خواندید و کی وارد آموزش و پرورش شدید؟

ابتدا به دانشگاه تبریز رفتم و سپس به مشهد آمدم و در اینجا لیسانس تاریخ گرفتم و بعد از چند تجربه متفرقه به جهان معلمی وارد شدم. سال ۵۸ در قوچان استخدام آموزش و پرورش شدم. دوران آن سال‌ها در اوج التهابات مدنی بود و کلاس‌های ملتهبی داشتیم. در سال ۶۳ به مشهد منتقل شدم و برای تدریس به شهرک شهید رجایی رفتم. ۱۰ سال در آنجا خدمت کردم و بهترین سال‌های خدمتم آنجا بود.

« چرا آنجا را بهترین دوره خدمت‌تان می‌دانید؟

برای آنکه آن دانش‌آموزان به اصرار خانواده‌شان یا با رویاهای رنگین به دبیرستان نیامده بودند. آنها دانش‌آموزانی واقع‌گرا بودند. معمولا طبقه متوسط طبقه‌ای رویایی و پر از توهم است، اما آنان به دلیل سطح پایین بر خورداری مالی، بیشتر از هر چیزی

می‌آورد. مادر بزرگم سال‌هاست در خانه ما زندگی می‌کند. وقتی کودک بودم من را در آغوش می‌گرفت و از شهر دور مانده‌اش -مسکو- می‌گفت.

سایه سنگین ادبیات کهن بر سر شعر مشهد « شنیدهام شما سابقه مطبوعاتی هم دارید؟

بله. روزگاری در کنار روزنامه خراسان، روزنامه آفتاب شرق هم در مشهد چاپ می‌شد. در ضمیمه‌های آفتاب شرق می‌نوشتیم. مدتی هم در صداوسیما مشغول شدم و برای رادیو کار کردم که با آمدنم به آموزش و پرورش به اجبار آن همکاری پایان گرفت.

« وضعیت شعر مشهد در سال‌های اخیر چگونه است؟

مشهد پیشینه خوبی در ادبیات کلاسیک دارد. همین باعث سایه‌ای سنگین شده است بر سر اتفاقاتی که می‌خواست در شعر نوین این دیار بیفتد. صحبت از مقاومت بین این دو بخش نیست. صحبت از پیشینه‌ای قوی است که فضای استقبال‌کننده‌ای برای نوعی دیگر شعر گفتن در مشهد ایجاد نمی‌کرد. اولین کتابم که در قالب شعر سپید بود را در سال ۵۵ به چاپ رساندم. چاپ آن کتاب باعث نوعی کدورت بین استادان محترم کلاسیک گوی آن دوران و من شد. آنها من را احتمالا به شکل موجودی دوزیست می‌دیدند که هم در ادبیات کهن حضور دارم و هم سری در ادبیات معاصر دارم. به هر حال این سرنوشت من بود و آن را قبول کرده بودم.

پارک، اتاق کار من است

« از کتابهای تان بگویید.

در سال ۵۵ دفتری در شعر سپید (بر فراز چار عناصر) نوشتیم. بعد از آن ۱۰ دفتر دیگر در شعر دارم و دو دفتر در داستان. می‌گویند شعرهایم هم بوی قصه و روایت می‌دهد و معمولا خط روایت در آنها پیدا است یا در شعرهایم از جاع به موضوعی می‌شود که بخشی از آن ماجرا صرفا روایت می‌شود. این فرم کاری معمولا برای مخاطبانی که عادت دارند شعر را به عنوان متنی از قبل اثبات شده بخواند با اخلال مواجه می‌شود. سال قبل از من دو مجموعه شعر «دلک در باران» و «عاقبت بگوگو» چاپ شد. «باغی در منقار بلبل»، «از نوتاز به شویم»، «کاش»، دفتری از «گزیده‌ی ادبیات معاصر»، «کلاغ» و «آوارهای عاشقی» نام تعداد دیگری از کتاب‌های شعرم و «دامنه‌های پری‌آباد» یکی از دو کتاب داستانم است.

« یکی از جاهای دیدنی خانه نویسندگان و شاعران، اتاق کار آنهاست، می‌شود اتاق کار شما را دید؟

من اتاق کاری ندارم، وقتی می‌خواهم چیزی بنویسم به پارک خطی که نزدیک خانه است می‌روم.

« مایه نوشتن را از کجایم گیرید؟

از اجتماع، از زندگی واقعی، حتی از میان صحبت‌های کودکان.

« چند سال است ساکن این منطقه هستید؟

۳۰ سال است که ساکن این محله‌ام اما همیشه مرزی میان افکار و دنیای شخصی‌ام و زندگی روزمرگی‌ام گذاشته‌ام. واقعا نمی‌دانم چرا همین گفت‌وگورا تا به اینجا با شما داشتیم. در طول ۳۰ سال معلمی،

گرچه بعضی از بچه‌ها حدس‌هایی می‌زدند و از بیرون کلاس اطلاعاتی درباره‌ام داشتند اما من همه چیز را انکار می‌کردم. اصلا بیان نمی‌کردم که در ادبیات مشغولم و مکتوباتی دارم. مرزی میان حوزه‌های مختلف زندگی قائل بودم و از طرفی نمی‌خواستم اینطور برداشت شود که دارم خودم را نشان می‌دهم.

دلیجان‌هایی که رباعیات خیام می‌پرند

« شما در مرز هفتاد سالگی هستیدا اما همچنان شاداب.

لطف دارید. اگر واقعا این وصف شما غلو نباشد راز شادابی‌ام در سفرهای زیادی است که می‌روم. کتاب برای من در حکم سفر است. مسافری هستم که در زمان‌های مختلف در حال رفت و آمدم. هم‌زمان کتاب‌هایی که می‌خوانم یکی مرا به دوره غزنوی می‌برد و یکی به دوران تحولات آلمان در زمان بیسمارک. کتابی می‌خوانم از اولین مهاجرانی که به ینگه دنیا رفتند و حکایت‌هایی از دلیجان‌هایی که آنها را در سرزمین‌های ناشناخته به پیش می‌برد و بعدا تصویرشان را در فیلم‌های سینمایی هالیوود دیدیم. اجازه بدهید که از یکی از همین فیلم‌ها بگویم. در یکی از همین دلیجان‌ها، کلاس سیاری راه انداخته بودند و کودکان‌شان را درس می‌دادند. خانم آموزگار به آنها در کلاس می‌گوید که امروز می‌خواهم شعری برای شما بخوانم. (البته آن فیلم دوبله بود و احتمالا این شعر از خلاقیت مترجم فیلم نشأت گرفته بود) می‌دانید چه شعری خواند؟ این رباعی را: «ای کاش که جای آرمیدن بودی / یا این ره دور را رسیدن بودی / کاش از پس صدهزار سال از دل خاک / چون سبزه امید بردمیدن بودی». شعر از خیام است. این سفرها و تجربه‌های نو مرا شاداب می‌کند.

دو شعر از مجموعه شعر کلاغ

در آینه‌ها

از ما دو جای پای ماند
تا باران در گودی آنها بیارد
وانگه دو نام چون دو پد
تا بشکند در خیال عاشقان
به یاد شوریدگانی که ما بوده ایم!
رندانی عقیل و دیوانگانی دانا
که جسم خویش از یکدیگر واداشتیم
تا روح‌مان یکدیگر را پیدا کند
و ستاره به جای ما بسوزد
در گودی آینه‌ها!

آدم‌های سابق

(پاره‌ای از شعر)

سربازی از جنگ می‌آید
و کوله‌پشتی‌اش را در باغ‌ملی چال می‌کند
و لباس رفتگرها را می‌پوشد
و شیلنگ آب را می‌خواهد پیدا کند
و به جای آدم‌هایی که نیستند، اینجا را
صفایده!
جدی، آدم‌ها کجا هستند؟

راز شادابی‌ام در

سفرهای زیادی

است که می‌روم.

کتاب برای من

در حکم سفر

است. مسافری

هستم که در

زمان‌های مختلف

در حال رفت و

آمدم. هم‌زمان

کتاب‌هایی که

می‌خوانم یکی

مرا به دوره

غزنوی می‌برد

و یکی به دوران

تحولات آلمان در

زمان بیسمارک

